

بو درهال گنجید

کتابخانه

به چشم‌هات؛ پشت ماسک

که جهان‌ام را ورق زد

دید، آنچه را که من می‌دیدم

www.ketab.ir



www.ketab.ir

سرشناسه	علایی، کیارنگ، ۱۳۵۵ -
عنوان و نام پدیدآور	بوی دهان گنجشک
مشخصات نشر	چند روایت از یادداشت‌های مطبوعاتی / کیارنگ علایی.
مشخصات ظاهری	خراسان رضوی: آهنگ قلم، ۱۴۰۰.
شابک	۱۶۴ ص.
فهرست نویسی	۹۷۸-۶۰۰-۲۲۵-۱۶۳-۳
موضوع	فیبا
موضوع	داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره	Short stories, Persian -- The Twentieth Century
رده بندی دیویی	PIR۸۱۵۱
شماره کتابشناسی	۸ فا ۳/۲۶
	۷۵۴۵۳۱۸

بوی دهان گنجشک

کیارنگ علایی

www.ketab.ir

طراح جلد	ابراهیم حقیقی
صفحه‌آرایی	کانون گرافیک آهنگ قلم
نوبت چاپ	اول / تابستان ۱۴۰۰
شمارگان	۱۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی	کارنگ اسکتر
چاپ	مافی
صحافی	پارسیان
شابک	۹۷۸-۶۰-۲۲۵-۱۶۳-۳
قیمت	۴۰۰۰۰ تومان



آهنگ قلم

مشهد/ کدپستی ۹۱۳۵۹۶۳۷۱۹
۰۵۱۳۷۶۴۶۳۰۹ - ۰۹۱۵۴۲۹۱۹۰۶

info@ahangeghalam.ir
www.ahangeghalam.ir



ما را دنبال کنید

ناشر

نشانی ناشر

تلفن

نشانی الکترونیک

فهرست

۷	مقدمه نویسنده
۱۳	مونس آقا
۱۹	گوهر
۲۵	لاوی
۳۱	زایر آتیه
۳۷	صدیقه
۴۳	چنگیز
۴۹	شکوه قاسم‌نیا
۵۵	ننه رضا
۶۱	شوقی
۶۷	آقای احمدی
۷۳	سارا
۷۹	بشیر
۸۵	ننه زکیه
۸۹	نصرت
۹۳	فدی

این‌ها داستان نیستند، اما داستان آدم‌های واقعی‌اند که زمان و قرارناپذیری‌اش از ذهن من پاک‌شان نکرد، همه جا حضور داشتند و چسبیده بودند به حال. این مجموعه تعدادی از یادداشت‌های مطبوعاتی من است که در دو سال گذشته در ستونی که بنای آن ایجاز و بداهه‌نویسی برای مخاطب روزنامه بود، منتشر شده‌اند. روایت‌هایی که اغلب در یک نشست سرریز شده، نوشته شده و به روزنامه تحویل داده شده‌است. اصرار بر بداهه‌نویسی برای من همان سیر خطی و روندی است که چه در سینما (فیلم‌های آخرم) و چه در داستان به آن علاقه‌مندم، از بازی تعلیق و پیچ‌ناپایداری و بازی‌های فرمی خسته‌ام، حداقل این که الان خسته‌ام، وقتی کتابی را می‌خوانم مدام بیم آن را دارم که خیلی زود شگردهای زبانی نویسنده برآیم لو برود، امروز صداقت بی‌واسطه و بی‌رنگی را می‌خواهم که ورای تکنیک، خودش

را در روح روایت تزریق کند. این سازواره حتی اگر مبتذل هم باشد، خواستنی است، چون صادقانه از گفتمان و تجربه زیسته نویسنده واگویه می‌کند.

این مجموعه مدیون «سلمان نظامت» و بچه‌های خوب روزنامه «شهرآرا» است که با دعوت من به ستون ثابت هفته نامه میلان، فرصتی برایم ایجاد کردند تا از این «آن‌های فاقد امتداد بنویسم؛ از فقدان‌ها، خاطره‌های رفته، آدم‌های گم‌شده و جرات روبرو شدن با این سوال که گذشته من کجا رفته است؟

داستان کوتاه و هر آنچه حول آن است همیشه برای من مأمن سه چیز بوده: یکی تحمل هولناکی جهان (جهانی که بی‌رحمانه مشغول و بی‌توانی‌توست)، دیگر به خاطر عبور از اندوهی که از پس هر فقدان تجربه می‌کنیم و با نوشتن است که بار آن را می‌اندازیم روی دوش کلمات. وقتی آدم اندوهی دارد، همه چیز جهان طور دیگری است؛ یک جور غریب خوب. سوم آن که عمومی کردن خاطره‌ای شخصی از مادر بزرگ، همسایه یا همبازی کودکی، مزه مزه کردن دروغی شیرین است؛ «او دیگر وجود ندارند» و تو اصرار داری در عمل داستانی حفظ‌شان کنی و بگویی این جا هستند، نفس می‌کشند و وجود دارند. آدم‌هایی که مهم‌ترین حقیقت‌شان حالا دیگر غیاب است اما نهایتاً می‌توانند در روایت به یک نشانه زبان‌شناختی بدل شوند.

همیشه فکر کرده‌ام غایت چیزها چیست؟ لغزیدن در روح آدم‌ها؟ یا تخیل کردن زیست آن‌ها وقتی دچار غیاب شده‌اند. یک بار که برای خودکار روی میز بانک که جوهرش تمام

شده بود و افتاده بود گوشه میز و دیگر خریداری نداشت، گریستم، تازه آن جا یادم افتاد که همه ما در شکم ماهی گیر افتاده‌ایم و تنها عده کمی می‌توانند پدر ژپتو شوند و از ته آن سیاهی بیایند بیرون. پدر ژپتو غایت پدرهای دنیاست؛ انسان کامل، هنرمندی در انزوا و گم‌نامی کامل، کسی که تا سر حد ممکن در بازیگوشی‌ها و بوالهوسی‌های معشوق تنبیه شد و باز او را پذیرفت. رازی در پدر ژپتو است، رازی که عمق آن به اندازه نیکو داشتن صبر است؛ کنترل عاقلانه نفس در مقابل بی‌تابی و بازیگوشی مداومی که خاطر پریشان ما در مقابل هر رنج به ما دیکته می‌کند. وقتی دنیا جایی پشت تخیلات ما باشد، دیگر هیچ تفاوتی نیست میان دقیقه‌ها خیره شدن به یک لیوان، روی میز خاک‌گرفته‌ای در پایین خیابان مشهد یا تماسی آهسته نیاگارا در مرز کانادا و آمریکا، و فرقی ندارد زیر آسمان کجا بودن. شهود در کوچه‌های درکه و خیابان شانزلیزه به یک میزان قابل دریافت است، همان‌طور که قایق سواری روی تالاب روستای صراخیه خوزستان یا تالاب‌های ونیز به ما ادراکی یکسان از زندگی می‌دهد. چیزی درون ما باید اتفاق بیفتد: لرزشی، تمنایی، فروریختنی، تا قوه تخیل بتواند تا انتهای سرنوشت اشیا برود و حواس ما بیش از آن که به دنیای بیرون باشد، معطوف به درون خودمان باشد، به ماهی‌ای که در شکمش گیر افتاده‌ایم.

کیارنگ علایی

بهار ۰۰